بسم الله الرحمن الرحیم

جنگ در اسلام و بررسی شبهات

نویسنده: «یعقوب سعیدی»

بازخوانی و نشر در : «رد شبهات ملحدین»



اسلام دين آشتی و صلح است با همه مردم؛ اعم از مسلمان و غير مسلمان؛ و دين جنگ است با كسانی كه جنگ را آغاز می‌كنند.

يكی از شبهاتی كه پيوسته ملحدان و اسلام ستيزان آن را تكرار می‌كنند اين است كه اسلام خود را با زور شمشير بر مردم بيچاره تحميل كرده و گفته: يا اسلام بياوريد يا كشته می‌شويد!

اما هر ادعايی، دليلی می‌خواهد... هر كسی بدون تعصب، قرآن و سنت و زمينه تاريخی حوادث مكه و مدينه عهد نزول را مطالعه كند، به بی‌پايه بودن اين ادعا پی می‌برد. اميدوارم با مطالعه اين مقاله، جوانان– به ويژه آن‌هايی كه فريفته ادعاهای گزاف ملحدان شده‌اند– درک درستی از آيات قرآن در زمينه جنگ پيدا كرده و هدايت شوند. اين مقاله در ادعاهای خود بر قرآن و سنت كه محور دين اسلام هستند تكيه می‌كند.[۱]

بررسی نگاه قرآن

هيچ اجباری در پذيرش دين اسلام وجود ندارد؛ يعنی هيچ مسلمانی حق ندارد مشرک و كافری را وادار به دين اسلام نمايد؛ زيرا خداوند می فرمايد: «**لا اكراه فی الدين**»: (بقره:۲۵۶): «هيچ اجباری در دين نيست»، و همچنين هيچ مشركی حق ندارد مسلمانی را وادار به شرک و كفر نمايد: «**قاتلوهم حتی لا تكون فتنة**»(بقره:۱۹۳) : «با آنان (يعنی كسانی كه با شما می جنگند) بجنگيد تا فتنه‌ای در ميان نباشد». فتنه در اين آيه به معنای شكنجه و وادار كردن به شرک و كفر و به عبارتی سلب آزادی در ديانت و دين‌ورزی است (در ادامه به توضيح اين آيه و پاسخ به شبهاتی كه در اين زمينه مطرح می شود خواهيم پرداخت).

---

[۱]– نقد علمی تفسيرها بی اشكال است؛ اما نقد فهم و تفسير غير از نقد دين اسلام است. مقالات ملحدان ناظر به نقد دين است اما خيلی از اوقات تفسيرها را نشانه می‌گيرند، فارغ از اين كه تا چه اندازه نقل‌هايشان از تفاسير درست بوده و فارغ از اينكه تا چه اندازه نقدهايشان وارد است. بی توجهی به سياق زبانی و بافت موقعيتی و نيز بی توجهی به معانی الفاظ در عهد نزول (صرف نظر از اين كه اين بی توجهی، از عمد است يا از جهل) از اشكالاتی است كه اسلام ستيزان در مقالات خود بدان گرفتار هستند.

خداوند متعال جنگ دفاعی(دفاع از خود، خانواده و جامعه و دفاع از مستضعفان ستم‌دیده) را تجویز کرده و جنگ دفاعی کاملا موجّه و معقول است؛ بهترین دفاع نیز به این صورت است که به محض اطمینان از حرکت دشمن، پیش قدم شده و حرکت آن‌ها را خنثی کرد که البته همین نوع پیش قدم جنگ طلب نیز خوانده می‌شود. به آیات زیر که همگی در عهد مدینه نازل شده توجه فرمایید:

۱- « **وَقَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ**» (بقره: ۱۹۰) : «و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می جنگند و تجاوز و تعدّی نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد»؛ یعنی تنها با کسانی که با شما وارد جنگ می شوند، بجنگید و پا را از این فراتر نگذارید و نباید با آغاز کردن جنگ با کسانی که با شما نمی جنگند، تعدی کنید.

نکته مهمی که لازم است خواننده محترم بدان توجه کند این است که برخی مفسران این آیه را با آیه (**قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً**) منسوخ دانسته‌اند.

در پاسخ باید گفت:

اولا) تمام آیات قرآن با یکدیگر موافق و سازگار بوده و نسخ به این شکل در آیات قرآن وجود ندارد.[۱]

دوم) به فرض اگر اصل نسخ در آیات را بپذیریم؛ به دو دلیل نسخ در آیه ۱۹۰ بقره امکان‌پذیر نیست:

الف) به اتفاق عالمان اسلامی، نسخ در اخبار رخ نمی‌دهد؛ و آخر این آیه (**إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ**) خبر است از این که خداوند اعتدا و تجاوز را دوست ندارد، و فرمان دوری از اعتدا و تجاوز (**لاَ تَعْتَدُواْ**)

---

[۱]- زیرا اساس نسخ بر تعارض و اختلاف بوده و تعارض در کتاب خدا وجود ندارد(ر.ک توبه: ۸۲)، نیز امت مامور شده از تمام آنچه نازل می‌شود تبعیت نماید، نه برخی از آن‌ها(ر.ک اعراف۳)، در مجموع اتفاق است جمع بندی ادله بر ادعای نسخ اولویت دارد(به کار گیری ادله مقدم بر اهمال ادله است)؛ پس کسی که بتواند ادله را به نحو معقول جمع بندی کند سخنش بر ادعا کننده نسخ مقدم است. شایان ذکر است کلمه آیه در (ما ننسخ من آیة...)(بقره: ۱۰۶) به معنای نشانه حسی اثبات نبوت است؛ با توجه به ذیل آیه(که بحث از قدرت خداوند را به میان آورده) و نیز با توجه به آیه (۱۰۸) و نیز بیان نشانه های حسی برای یهودیان که از ابتدا بیان شده مانند شکافتن رود نیل(بقره:۵۰)، برافراشتن کوه طور(بقره:۹۳) و نزول منّ وسلوی و برافراشتن ابرها(بقره:۵۷)،بیرون آمدن دوازده چشمه از سنگ(بقره:۶۰) و... منظور از آیه این است: «هر نشانه ای که (برای اثبات نبوت یکی از انبیا آورده ایم، برای اثبات نبی دیگر، اگر) آن را ترک کرده و ازاله کنیم و یا این که (با گذشت زمان) آن را از یاد مردم ببریم، با قدرت خود بهتر از آن (در اقناع و اثبات نبوت) یا مثل آن آیات را خواهیم آورد». حتی به فرض اگر منظور، آیه قرآن باشد، جمله شرطیه است و لزوما واقع نمی شود.

نیز بر اساس آن خبرِ نسخ ناپذیر صادر شده؛ بنابراین اگر اصل نظریه نسخ را هم بپذیریم، امکان نسخ در این آیه وجود ندارد.

ب) دقت در آیه‌ای که آن را ناسخ می‌دانند، انسان را متوجه می‌کند که کاملا با آیه ۱۹۰ بقره هماهنگ و سازگار است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «**قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً**» (توبه: ۳۶) یعنی «با جملگی مشرکان بجنگید همان گونه که آنان جملگی با شما می‌جنگند»؛ بنابراین آیه می‌رساند با مشرکانی که با ما می‌جنگند وارد نبرد شویم، نه مشرکانی که با ما سر جنگ ندارند! یعنی دقیقا همان معنایی است که در آیه ۱۹۰ سوره بقره بیان گردید.

۲- «**لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ، إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**» (ممتحنه: ۸-۹) :

«خداوند شما را باز نمی دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده اند. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. بلکه خداوند شما را بازمی دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده اند و یاری داده اند. کسانی که ایشان را به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند.»

۳- «**فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً**» (نساء: بخش آخر آیه۹۰) : «اگر از شما کناره گیری کرده و با شما نجنگیدند و (بلکه) پیشنهاد صلح دادند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آنان شوید» و در ادامه نیز می فرماید: « **فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ**» (نساء: بخش آخر آیه۹۱): «اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما بر نداشتند، آنها را هر کجا یافتید اسیر کنید، و (یا) به قتل برسانید».

۴- «**وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيراً**» (نساء:

۷۵) «شما را چه شده در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان بیچاره ای نمی جنگید که (فریاد برمی آورند و) می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار ده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).»

شبهات و پاسخ به آن‌ها

شبهه اول: پیامبر در مکه (قبل از هجرت به مدینه) ضعیف بود و در آن زمان مسلمانان را در برابر قریش، به عفو و صبر و گذشت و... سفارش می کرد، اما همین که به مدینه هجرت کرد و به قدرت رسید، علیه قریش شمشیر کشید و عفو و صبر را کنار گذاشت.

پاسخ:

اولا) جنگ دفاعی منطقاً موجه است، و **جنگ پیامبر با قریش نه تنها تهاجمی نبود، حتی به یک معنا دفاعی هم نبود**؛ زیرا دفاع این است که انسان خود، خانواده و اموال و جامعه خودش را از شر دشمن محفوظ داشته و مانع تعرض دشمن شود. وقتی مشرکان، مسلمانان را از شهر خود بیرون کرده و اموال آن‌ها را مصادره کرده اند، آیا اقدامی که برای پس گرفتن بخشی از حقوق پایمال شده خود انجام دهند، (هجوم که بماند، آیا) دفاع نامیده می‌شود؟ اقدامی که مسلمانان به نسبت کفار قریش انجام دادند، یک گام کمتر و عقب‌تر از دفاع است.

ابن قیم (متوفای ۷۵۱ هجری) می گوید: «ومن تأمل سيرة النبي صلى الله عليه وسلم تبين له أنه لم يكره أحدا على دينه قط، وأنه إنما قاتل من قاتله، وأما من هادنه فلم يقاتله ما دام مقيما على هدنته، لم ينقض عهده، بل أمره الله تعالى أن يفي لهم بعهدهم ما استقاموا له.... الخ»(هداية الحيارى ج۱ ص۲۳۸) یعنی: «هر کس سیرت پیامبرﷺ را مورد مطالعه و تامل قرار دهد، برایش مشخص می‌شود که ایشان هرگز کسی را بر دین خود اجبار نکرد و تنها با کسانی پیکار کرد که با او وارد جنگ شدند، اما کسانی که با پیامبرﷺ پیمان هدنه و متارکه جنگ بسته و نجگیدند، پیامبرﷺ پیمان ایشان را نقض نکرد، بلکه خداوند به او دستور

داد وفای به عهد نماید: «**فَمَا اسْتَقَامُواْ لَكُمْ فَاسْتَقِيمُواْ لَهُمْ**: مادام که ایشان در برابر شما وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید». زمانی که پیامبرﷺ به مدینه آمد با یهودیان صلح کرده و دین ایشان را به رسمیت شناخت؛ اما زمانی که یهودیان با او وارد جنگ شده و نقض عهد کرده و خود یهودیان جنگ را آغاز کردند، پیامبرﷺ با ایشان جنگید (...) و همچنین وقتی با قریش قرارداد ده ساله آتش‌بس را منعقد کرد، پیامبرﷺ جنگ را با ایشان آغاز نکرد، تا این که خود قریش جنگ را شروع کرده و نقض عهد نمودند».

ثانیا) کافی است برای باطل کردن یک فرضیه، تنها یک **نقض** بیان کرد تا کل فرضیه از اعتبار ساقط شود. در اینجا به دو مورد به عنوان نقض این فرضیه اکتفا می‌کنیم تا سخن به درازا نکشد.

نقض اول: پیامبراکرمﷺ در **فتح مکه** به نسبت قریش در اوج قدرت بود... آن زمان که رسول خداﷺ مکه را فتح نمود، مشرکین در وحشت و اضطراب بودند که رسول خداﷺ با آنان چه خواهد کرد؛ آیا اذیت‌ها و صدماتی که به او و اصحاب او وارد ساخته‌اند تلافی خواهد نمود؟ (زیرا مشرکان، مسلمانان را اذیت و آزار و شکنجه داده و از خانه و کاشانه و دیارشان بیرون رانده و اموال آن‌ها را مصادره کرده بودند). اما با این حال می بینیم که پیامبراکرمﷺ فرمان عفو عمومی صادر می‌کند و فرمود: **أقول كما قال أخي يوسف (لاتثريب عليكم اليوم يغفرالله لكم و هو أرحم الراحمين)، اذهبوا فأنتم الطُلَقاء**: «من همان سخن را به شما می‌گویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: (امروز سرزنشی بر شما نیست خدا شما را می‌آمرزد و او از همه رحمت‌آوران، مهربانتر است) بروید که آزادید».

طبق نظر ملحدان وضعیت، وضعیت قوت است و باید پیامبراکرمﷺ مشرکان را لت و پار می‌کرد... اما این واقعیت تاریخی، فرضیه ساختگی آنان را نقض می‌کند.

نقض دوم: همه آیات مربوط به جنگ پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه نازل شده است؛ از جمله آیاتی که در ابتدای این مقاله تحت عنوان (بررسی نگاه قرآن) بدان اشاره شد، پس آیات مشخص می‌کند جنگ در اسلام دفاعی است.

شبهه دوم: قرآن گفته «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِله»(بقره: ۱۹۳) « با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد» در این آیه مسلمانان مامور شده اند همه مشرکان را بکشند و فلسفه آن را از بین بردن فتنه دانسته و مفسران نیز گفته اند: فتنه یعنی شرک.

پاسخ:

قبل از پرداختن به معنای فتنه و فلسفه جنگ در این آیه، در همین آیه خداوند فرموده: (قاتِلوهم: با آنان بجنگید)؛ سوال این است که مرجع این ضمیر به چه کسانی بر می‌گردد؟ به عبارتی با آنان بجنگید، یعنی با چه کسانی؟! مرجع این ضمیر در سه آیه قبل ذکر شده: (الذین یقاتِلونکم: کسانی که با شما می‌جنگند)؛ پس مرجع ضمیر: مهاجمان و آغازگران جنگ هستند.

همین که مرجع ضمیر مشخص شود، مسأله به پایان می‌رسد؛ اما جهت بیان معنای فتنه؛ میان مفسران اختلاف است که معنای فتنه در اینجا به چه معناست (و نقد تفسیر، به معنای نقد قرآن نیست). میان عالمان اسلامی اتفاق نظر است که بهترین تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است؛ به آیات زیر که واژه فتنه در تعامل میان مسلمانان و غیر مسلمانان به کار رفته بنگرید:

۱- «**ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ**»(نحل:۱۱۰) «سپس (بدان ای محمّد! که) پروردگار تو نسبت به کسانی که مورد شکنجه و آزار (کفار قریش در مکّه) قرار گرفتند و بعد از آن (راهی دیار غربت شدند و هجرت کردند و با مال و جان، تلاش و جهاد نمودند و (در برابر سختی ها و گرفتاری های حفظ دین و تبلیغ آیین شان) شکیبایی ورزیدند، دارای مغفرت و مرحمت بسیاری است».

«**فُتِنُوا**» یعنی سخت شکنجه و عذاب داده شدند.

۲- «**إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ**»(بروج: ۱۰) «بی گمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می دهند تا از دین الهی برگردند، و سپس

توبه نمی کنند و از رفتار خویش پشیمان نمی شوند، قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد و همچنین عذاب آتش سوزان بهره آنان خواهد بود».

«**فَتَنوا**» یعنی سخت شکنجه و عذاب دادند.

۳- «**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...** » (عنکبوت: ۱۰) «از میان مردم کسانی هستند که می گویند ایمان آورده ایم (و از زمره مؤمنانیم)، امّا هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیّت و آزار قرار گرفتند، شکنجه مردم را (در دنیا) همسان عذاب خدا (در آخرت) می شمارند...»

« **فِتْنَةَ النَّاس**»: یعنی عذاب و شکنجه مردم، شکنجه ای که از طرف مردم انجام می شود.

و جالب است بدانیم شخصی نزد صحابی پیامبر؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمد و به آیه «**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ**» استدلال کرد و گفت با این که خداوند چنین فرموده چرا در دفاع از عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما قیام نمی کنی و نمی جنگی؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «فَعَلْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ الإِسْلاَمُ قَلِيلًا، **فَكَانَ الرَّجُلُ يُفْتَنُ فِي دِينِهِ: إِمَّا قَتَلُوهُ، وَإِمَّا يُعَذِّبُونَهُ**، حَتَّى كَثُرَ الإِسْلاَمُ فَلَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ: (صحیح بخاری ج۶ ص۲۶) یعنی: «در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم این را انجام دادیم که مسلمانان اندک بوده و شخص در دینش به فتنه انداخته می شد: یا او را به قتل می رساندند، یا عذاب و شکنجه‌اش می دادند، تا اینکه اسلام زیادت یافت و فتنه‌ای باقی نماند».

محل استدلال به این اثر صحیح؛ توضیح و تفسیر آیه توسط صحابی پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم است که کاملا موافق با آیاتی است که واژه فتنه در تعامل میان مسلمانان و کفار به کار رفته است.

در نتیجه آیه «**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِله فَإِنِ انتَهَواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِين**» می‌گوید: با کسانی که با شما جنگ می‌کنند بجنگید، تا فتنه‌ای در میان نباشد(زیرا مشرکان مکه آغازگر جنگ بوده و همچنین مسلمانان ناتوانی را که نتوانسته‌اند به مدینه هجرت کنند، شکنجه می‌کردند تا از دینی که با اختیار خود انتخاب کرده‌اند بازگردانند) و دینِ هرکس خالصانه برای خدا باشد(و به خاطر دین خاصی، شکنجه نشوند)، پس اگر (از جنگ و ایجاد فتنه) دست کشیدند، (دست از آنان بردارید و تعدی نکنید) پس تعدی روا نیست جز بر ظالمان(یعنی جنگ جایز نیست مگر در پاسخ به ظلم و در مقابله به مثل). باز در ادامه بحث از تعدی و تجاوز آنان را به میان می‌آورد: «**فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا**

اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» که بیان می‌کند می‌توان با تجاوزگر مقابله به مثل نمود. چنان که از بافت و سیاق آیات بر می‌آید، در این میان هیچ سخنی از اکراه و اجبار بر دین نیست، بلکه پاسخ به متجاوزان و آغازگران جنگ و فتنه افروزان و شکنجه کنندگان ظالم است.

شبهه سوم: قرآن صراحتاً گفته یا اسلام یا مرگ! در سوره توبه آمده: «فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» یعنی هنگامی که ماه‌های حرام (که مدّت چهار ماهه امان است) پایان گرفت، مشرکان را هرکجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاه‌ها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید. بی‌گمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت گسترده است.

پاسخ:

خداوند با عاقلان سخن می گوید و عاقلان سخنان قبل و بعد هر آیه و زمینه تاریخی و واقعیتی که آیه در آن نازل شده در نظر می‌گیرند. با توجه به دلایلی که ذکر خواهیم کرد منظور از (المشرکین) در این آیه تمام مشرکان از گذشته تا آینده نیست، بلکه مشرکانی است که نقض عهد کرده و جنگ و نبرد را با مسلمانان آغاز کرده اند(به عبارت فنی‌تر الف ولام المشرکین برای عهد است، نه جنس). به دلایل زیر توجه فرمایید:

۱- زمینه تاریخی

داستان از این قرار است که در سال ششم هجری پیامبراکرمﷺ با مشرکان مکه صلح حدیبیه را منعقد کرد که تا ده سال آتش‌بس باشد. یکی از بندهای این صلح نامه می‌گفت: هرکس دوست داشته باشد هم‌پیمان محمد گردد و همانند وی در قرارداد صلح حدیبیه داخل خواهد شد، و هر کس نیز دوست داشته باشد هم‌پیمان قریش گردد، همانند آنان در آن قرارداد صلح داخل خواهد شد، برحسب همین بند از صلح نامه، قبیله خُزاعه هم‌پیمان رسول خداﷺ شدند، و قبیله بنی بکر نیز هم‌پیمان قریش(مسند امام احمد، ج ۳۱، ص ۲۱۸)، و بر اثر پیوستن این دو قبیله به طرفین قرارداد صلح حدیبیه، هر دو قبیله از ناحیه یکدیگر آسوده خاطر شدند. پیش از آن، این دو قبیله در دوران جاهلیت دشمنی داشتند و روابطشان دچار نابسامانی شده بود.

اما دیری نپایید که قریش این پیمان را نقض کرد؛ دو سال بعد از صلح حدیبیه (در ماه شعبان سال هشتم هجری)، قبیله بنی بکر با پشتیبانی قریش شبانه بر خزاعه غافلگیرانه یورش بردند (صحیح ابن حبان، ج۱۳، ص۳۴۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج۷، ص۴۰۰). قریش نیز به بنی بکر اسلحه رسانیدند، و عده‌ای از مردان قریش با سوءاستفاده از تاریکی شب به حمایت از بنی بکر جنگیدند، تا وقتی که مردم خزاعه به حرم امن الهی پناهنده شدند.(ر.ک: سیرة ابن هشام، ج ۲، ص ۳۹۰).

بنابراین زمینه تاریخی این آیات از خیانت و عهد شکنی برخی مشرکان و تعدی به مسلمانان حکایت می‌کند.

۲- سیاق و بافت آیات

کسی که آیه پنجم سوره توبه را می‌خواند، انتظار می‌رود آیه چهارم را نیز نگاهی بیفکند تا متوجه شود که خداوند مشرکان را دو دسته کرده: مشرکانی که عهد خود را نقض کرده(و از افرادی علیه مسلمانان پشتیبانی کرده) و مشرکانی که به عهد خود وفادار مانده‌اند؛ درباره مشرکان وفادار می‌فرماید: «**إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ**»(توبه: ۴) یعنی: امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفاکننده به عهد) را دوست می‌دارد.»

عجیب این که در آیه هفتم باز تاکید می‌کند که مشرکان دو دسته هستند؛ خائنان به عهد و پیمان و وفاداران به عهد و پیمان؛ «**كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ**: چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می شود؟ مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). تا زمانی

که ایشان در برابر شما وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفاکننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد.»

و دوباره در آیه سیزدهم همین سوره بیان می کند که با آن دسته از مشرکانی که جنگ را شروع کرده اند، بجنگید: «**أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**»(توبه: ۱۳): آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را (مکرّراً) شکسته‌اند و (قبلاً نیز ایشان بودند که) تصمیم به اخراج پیغمبر (از مکّه) گرفته‌اند و نخستین بار (اذیّت و آزار و تجاوز و تعدّی به جان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید؟ در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید اگر واقعاً ایمان دارید.

با آیات قبل و بعد؛ مشخص گردید منظور از المشرکین در آیه (**فاقتلوا المشركين**) مشرکانی است که جنگ را آغاز کرده و پیامبر(و پیروانش) را از دیار خود بیرون رانده (آیه۱۳) و عهد خود را نقض کرده و از یورشگران پشتیبانی نظامی کرده‌اند (آیات ۴ و ۱۲).

بنابراین ببین چه فاصله زیادی است بین دروغ ملحدان که قرآن ابتدائاً و بدون هیچ دلیلی رو به سمت همه مشرکان کرده و گفته: (یا اسلام یا مرگ)! با آن صحنه‌ای که خود قرآن ترسیم می‌کند...

آری مشرکان عهدشکن و یورشگر مستحق کیفر شدید هستند اما با این وجود خداوند مهربان چهار امتیاز و چهار فرصت بزرگ را در مقابل این دسته قرار می‌دهد:

امتیاز اول: این که احکام مشرکان و امتیازات را به ایشان اعلام کرده و به آنان شبیخون نمی‌زند. هر چند که اگر قرار بر مقابله به مثل باشد، می‌توان تصور کرد که نیازی به چنین اعلامی نبود(ر.ک: توبه:۳-۱).

امتیاز دوم: با آن که به خاطر خیانت و کشتار، مستحق مجازات هستند اما چهار ماه به آنان مهلت داده می‌شود؛ که از این سرزمین کوچ کنند یا خود را تغییر دهند(ر.ک: توبه: ۲).

امتیاز سوم: با آن که مستحق مجازات هستند اما اگر از کار خود پشیمان شده و به زمره مسلمانان بپیوندند، باز خیانت آنان نادیده گرفته شده و مورد عفو قرار می‌گیرند(ر.ک: توبه: ۵).

امتیاز چهارم: اگر حتی چهار ماه بگذرد و آنان مسلمان نشده و بر کفر خود باقی مانده باشند، اما مشرکی امان بخواهد تا قرآن را بشنود، مسلمانان مامور بودند به او امان داده و به او فرصت تفکر دهند تا آزادانه به بررسی محتوای کلام خدا بپردازد. اگر اسلام را پذیرفت از زمره مسلمانان محسوب شده و اگر اسلام را نپذیرفت، مسلمانان موظف هستند امنیت کامل را برای او فراهم کنند تا سالم به سرزمین خود بازگردد(ر.ک: توبه ۶).

به صورت خلاصه سوره توبه حساب مشرکان وفادار را از پیمان شکن و متجاوز جدا کرده و به وضوح مشخص کرده است که مجازات به سبب عقیده نیست؛ با این وجود، امتیازاتی را برای مشرکان پیمان شکن به منظور رهایی از مجازات در نظر گرفته است؛ پس نتیجه می‌گیریم خداوند به دنبال قتل و از بین بردن آنان نبوده است.

شبهه چهارم: قرآن به پیروانش دستور به جنگ تهاجمی با اهل کتاب داده است: «قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ» (توبه: ۲۹) ترجمه: «با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز واپسین ایمان نداشته و آنچه را که خدا و رسولش حرام دانسته، حرام نمی‌شمرند و به دین حق نمی‌گروند پیکار کنید، تا آنگاه که فروتنانه به دست(قدرت و در صورت توانایی مالی) جزیه دهند.[۱]

پاسخ:

وقتی ملحد نمی‌اندیشد...

---

[۱]– جزیه مالیات سرانه‌ای است که غیر مسلمانان به حکومت اسلامی پرداخت می‌کردند و در مقابل، مسلمانان موظّف بودند از ایشان دفاع کرده و حفظ جان و ناموس و مال و امنیت آنان را برعهده گیرند. همین مطلب نشان می‌دهد غیر مسلمانان بر دین اسلام اجبار نمی‌شدند، بلکه بر آیین خود باقی مانده و در مقابل پرداخت مالیات، از حمایت مسلمانان بهره مند می‌شدند. مقدار جزیه ناچیز بوده و زکاتی که مسلمانان پرداخت می‌کردند چند برابر آن بوده است؛ زنان، کودکان، بیماران، فقرا و پیران و معذورانی که توانایی جهاد را نداشتند از پرداخت جزیه معاف بودند؛ جزیه تنها از مردان سالم گرفته شده و بدین وسیله از جهاد معاف می‌شوند؛ لذا اگر غیر مسلمان در ارتش اسلام خدمت می‌کرد، از پرداخت جزیه معاف می‌گردید.

با چند مثال توضیح خواهیم داد که همه عقلا، بر فهمِ مخاطب تکیه می‌کنند؛ یعنی اگر به مخاطب خود بگویند برای انجام کاری، قیدهایی وجود دارد و آن قیدها و شرط‌ها را بیان کنند، در این صورت برای فرمان به انجام آن کار در آینده، ممکن است مجددا قیدها را بیان نکنند؛ این مساله در اصول فقه تحت عنوان (مقید کردن مطلق‌ها) بحث شده است. به عنوان مثال:

الف) شما یک نوجوانی را در نظر بگیرید؛ پدرش هفته گذشته به او گفته: «وقتی برای خریدن نوشابه به مغازه می‌روی، کوکاکولا برای من بخر، نه نوشابه‌ای دیگر؛ چون هیچ نوشابه‌ای غیر از این را دوست ندارم». اگر امروز پدر به او بگوید: از مغازه برایم نوشابه بخر. نباید فرزند با خود بگوید چون پدرم گفته نوشابه، پس هر نوشابه‌ای که بخرم، می‌نوشد؛ چون پدر تاکید کرده من کوکاکولا می‌نوشم، نه نوشابه‌ای دیگر؛ دلیلش را هم بیان کرده که نوشابه‌های دیگر را دوست ندارم.

ب) اگر در یک یا چند جای قرآن نیز قیدی یا شرطی برای انجام یک کار بیان گردید، لازم نیست هر بار آن قید تکرار شود؛ به عنوان مثال: وقتی خداوند فرموده برای نماز باید وضو بگیری؛ نیازی نیست هر بار که به نماز خواندن امر کند، بحث وضو را مطرح کند.

به همین منوال در هر جای قرآن و سنت وقتی سخن از جنگ و قتال به میان آمده است باید بدانیم که حالات مترتب بر آن چگونه بوده که غالباً جنگ دفاعی بوده؛ بنابراین آیه مذکور نیز بیانگر جنگ ابتدایی نیست. این پاسخ، برای شبهات پنجم و ششمی که مطرح خواهد شد، نیز صادق است.

خوب است زمینه تاریخی این آیه را بدانیم؛ جریان از این قرار بود که به مسلمانان خبر رسید رومیان با سپاهی از شام قصد هجوم به مسلمانان را دارند (ر.ک: مغازی الواقدی، ج۳، ص۹۹۰، السیرة النبویة، ج۲، ص ۴۹۵). در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که مسلمانان از آمادگی رومیان برای هجوم به مسلمانان آگاه بودند؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ لِي صَاحِبٌ مِنَ الأَنْصَارِ، إِذَا غِبْتُ أَتَانِي بِالخَبَرِ، وَإِذَا غَابَ كُنْتُ أَنَا آتِيهِ بِالخَبَرِ؛ وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ مَلِكًا مِنْ مُلُوكِ غَسَّانَ ذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَ إِلَيْنَا، فَقَدِ امْتَلأَتْ صُدُورُنَا مِنْهُ فَإِذَا صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَدُقُّ الْبَابَ؛ فَقَالَ: افْتَحْ افْتَحْ فَقُلْتُ: جَاءَ الْغَسَّانِيُّ...(ر.ک:

صحیح بخاری، ج۶، ص ۱۵۶، صحیح مسلم، ج۲، ص ۱۱۰۸): یک دوست انصاری داشتم که هر وقت من در حضور پیغمبرﷺ نبودم، او مسائل و اخبار (مربوط به امور دینی و سایر مسائل...) را برای من بیان می‌کرد و وقتی که او در حضور پیغمبرﷺ نمی‌بود، من اخبار مزبور را برای او می‌بردم، در این زمان ما ترس داشتیم که یکی از فرمانروایان غسّان به ما حمله کند، چون شنیده بودیم که چنین قصدی دارد. ما به کلّی از این بابت بیمناک بودیم، در این اثنا دیدم که دوست انصاریم محکم در را می‌زند، (با عجله) می‌گفت: باز کن، باز کن، گفتم: مگر آن فرمانروای غسّانی حمله کرده است؟ گفت: خیر...».

شبهه پنجم: قرآن گفته: «قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ»(فتح: ۱۶) ترجمه «به متخلفان بادیه نشین بگو: از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پرقدرت بیرون روید و با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند». پس قرآن دو راه در پیش روی غیر مسلمان قرار داده: یا جنگ یا پذیرش دین.

پاسخ:

ترجمه (**تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ**) به این صورت که (با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند) اشتباه است. اگر قرآن می‌خواست بگوید (با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند) می‌گفت: (قاتلوهم حتی یسلموا)، در حالی‌که چنین نگفته است.

این آیه در واقع از حوادث آینده خبر می‌دهد؛ که شما با قومی پرقدرت جنگ خواهید کرد؛ یعنی به همان اسباب و شروطی که قرآن بارها بیان کرده (به سبب دفاع از مسلمانان و یا مستضعفین)، وارد جنگ می‌شوید... تفسیر آیه این است که در آینده به سوی قومی فراخوانده می‌شوید که به گوش شما خواهد رسید قرار است به جنگ شما بر خیزند یا مسلمانانی را به خاطر دین‌شان مورد آزار و شکنجه قرار خواهند داد؛ که به این سبب با آن‌ها جنگ خواهید کرد، یا کار به جنگ نمی‌کشد، آنان با اختیار خود و بدون هیچ درگیری دین شما را پذیرفته و به زمره مسلمانان می‌پیوندند.

شبهه ششم: پیامبر اسلام گفته است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِکَ عَصَمُوا مِنِّی دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» (صحیح بخاری و صحیح مسلم) ترجمه: « به من امر شده است که با مردم بجنگم تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد – صلی الله علیه وسلم – شهادت داده و نماز را اقامه کرده و زکات دهند. هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

پاسخ:

پیامبراکرمﷺ می‌فرماید: «به من امر شده»؛ مسلم است که خداوند به او امر کرده و در قرآن نیز بیان شده مسلمانان باید با چه کسانی بجنگند...

الناس(مردم) در این حدیث همه مردم را شامل نمی‌شود(به عبارتی الف ولام الناس برای عهد است)؛ چون مخاطبان پیامبراکرمﷺ بارها برایشان گفته شده که تنها با آغازگران جنگ باید بجنگید و بس، پس مخاطبان پیامبراکرمﷺ می‌دانند که منظور از (الناس) آغازگران جنگ است؛ تکرار زیاد قیدها و شرط‌های جنگ اهانت به مخاطب است.

گاهی در قرآن کلمه (الناس) وارد شده و منظور همه مردم نیست؛ مشهور است فردی به نام نعیم بن مسعود نزد پیامبراکرمﷺ آمد و گفت: قریش برای حمله به شما اجتماع کرده‌اند. خداوند این مطلب را به این صورت بیان می‌کند: «الَّذِينَ قالَ لَهُمُ <u>النَّاسُ</u> إِنَّ <u>النَّاسَ</u> قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُم»: «کسانی که مردم به آنها گفتند: مردم (برای حمله به شما) اجتماع کرده اند از آنها بترسید». در این آیه منظور از (کسانی) پیامبراکرمﷺ است؛ منظور از (مردم اولی) نعیم بن مسعود، و منظور از (مردم دومی) قریش است.

شبهه هفتم: عمر بن خطاب با ایران که غیر مسلمان بودند وارد جنگ شده و اسلام را به ایرانیان تحمیل کرد.

پاسخ:

درگیری میان مسلمانان و ایرانیان به زمان ابوبکرصدیق رضی الله عنه باز می‌گردد؛ که مرتدان در شبه جزیره عربستان قصد براندازی حکومت مسلمانان را در سر می‌پروراندند؛ و در این میان کشور ایران از برخی از این قبایل حمایت و پشتیبانی کرد.

واقدی(متوفای ٢٠٧) در کتاب الردة می نویسد: « کسانی که از قبیله بکر بن وائل مرتد شدند به یکدیگر می‌گفتند: بیایید پادشاهی را در دیار نعمان بن منذر قرار دهیم؛ زیرا او از فرزند ابوقحافه (ابوبکر صدیق) به این امر مستحق‌تر است. پس چنین تصمیمی را گرفته و برخی از سران و بزرگان‌شان را نزد کسرا پادشاه فارس(یعنی ایران) فرستادند»(ر.ک: کتاب الردة، ص ١۴٨)؛ آنگاه از او تقاضای همکاری کردند و او پذیرفته و منذر بن نعمان را برای این کار مناسب می‌بیند. واقدی در ادامه می‌نویسد: « کسرا (پادشاه ایران) صد اسب و هفت هزار پیاده و سواره نظام را به سوی منذر بن نعمان فرستاد و عزم کرد او را همراه با قبیله بکر بن وائل به سمت بحرین بفرستد»(ر.ک: کتاب الردة ١۴٩).

بنابراین در جریان فتح ایران نیز خود ایران آغازگر جنگ بوده است. ضمن این که ایرانیان به دلیل ظلم و ستم ساسانیان(از نظام بسته طبقاتی و مالیات های سنگین گرفته تا محرومیت اجباری از سوادآموزی و سلب آزادی در دینداری و...) به تنگ آمده و خود مردم نیز خواهان براندازی این حکومت ظالم بوده و جنگ‌های پیش آمده را نجات‌بخش می‌دانستند(ر.ک: اسلام پذیری ایرانیان، طباطبایی، ص٣)؛ به همین دلیل است که تاریخ، جنگی به نام ذات السلاسل (نبرد زنجیرها) به ثبت رسانده؛ حکومت وقت پای ایرانیان را به زنجیر کشیده بود تا از جنگ با مسلمانان فرار نکنند، به عبارتی با اجبار آن ها را به جنگ آورده بودند. چنان که در روز جنگ قادسیه چهار هزار نفر از سپاه رستم فرخزاد جدا شده و به مسلمانان پیوستند (ر.ک: فتوح البلدان، ص ٢٧۵). نیز بسیاری از شهرها مانند گرگان، طبرستان، سیستان(شامل بلوچستان امروزی، پاکستان و بخشی از افغانستان تا کابل، قسمتی از خراسان تا کرمان) با صلح فتح شد و جاهایی نظیر نیشابور با راهنمایی خود ایرانیان فتح گردید. یحیی بن آدم کوفی(متوفای ٢٠٣) در کتاب الخراج می‌نویسد: سران

سواد عراق به عمر بن خطاب رضي الله عنه گفتند: «**يا أمير المؤمنين، إنا قوم من أهل السواد، وكان أهل فارس قد ظهروا علينا , وأضروا بنا، ففعلوا وفعلوا - حتى ذكروا النساء - فلما سمعنا بكم فرحنا بكم، وأعجبنا ذلك، فلم نرد كفكم عن شيء، حتى أخرجتموهم عنا**»(ن.ک: الخراج، ص ۴۷): «ای امیرمؤمنان! ما مردمی از اهل سواد هستیم و اهل فارس(ایرانیان) بر ما چیره شدند و به ما آسیب رساندند، از جنایات آنان در حق خود سخن گفتند - تا آنجا که درباره جنایت آنان بر زنان نیز یاد کردند- و چون درباره (آمدن سپاه) شما شنیدیم خوشحال و شادمان شدیم پس مانع شما نشدیم تا این که آن‌ها را از ما دور کردید».

اما درباره تحمیل اسلام؛ نه تنها هیچ مدرک معتبر تاریخی این سخن را تایید نمی‌کند؛ بلکه عکس آن را نیز بیان می‌کند؛ به طور خلاصه؛ باقی ماندن برخی مناطق(مانند شمال ایران) بر دین خود تا چند قرن و وجود آتشکده‌های زرتشتیان، کلیساهای مسیحیان و...، و همچنین پدید آمدن میلیون‌ها عالم و دانشمند ایرانی که خدمات علمی و فرهنگی به این دین کرده‌اند همه نشان از آزادی در انتخاب اسلام و عدم اجبار است.

نتیجه پایانی

به طور خلاصه چنان که در آیات، احادیث و سیرت پیامبراکرم صلى الله عليه وسلم مشاهده کردیم؛ دین اسلام دین صلح و رحمت است و جنگ‌ها را دفاعی قرار داده و از تعرض به غیر مسلمانانی که سر جنگ ندارند جلوگیری کرده است.

«رد شبهات ملحدین»

مهر / ۱۳۹۷